

اصول تئوری پردازی دینی؛ مبانی قرآنی در چارچوب علوم انسانی

سیده سعیده غروی^۱

چکیده

گستره عظیم و فاخر آموزه های دینی، گنجایش واسعی را فراروی بشر امروزی نهاده تا بتواند در پرتو آن به پژوهش های اصیل و بازپژوهی علوم روز پردازد. اگر چه شاخه های متنوع این گستره از مطالعات تجربی دین تا مطالعات تحلیلی، تطبیقی، میان رشته ای و مطالعات درون دینی و نظایر آن فرصت توسعه پژوهش های دینی را فراهم آورده است اما فقدان روش و چارچوب نظری معین، انسجام، طبقه بندی و ارکان مطالعات و پژوهش های دینی را با چالش جدی مواجه ساخته است. از سوی دیگر فعالیت های پژوهشی و تولید علوم انسانی در جوامع در دهه اخیر رشد کمی و کیفی چشم گیری داشته و دستاوردهای حاصل از آن در بستر ارتباطات سریع بین المللی در حیات علمی بشر نمود یافته است. اگر چه ارتقاء علمی حاصل از این فرآیند فرصت های جدیدی را فراروی بشر امروز نهاده است، اما اگر از آبخشور مبانی اصیل معرفت دینی سرچشمه نگیرد، تهدیدهایی چون محو فرهنگ و تزلزل فکری اندیشمندان را در پی داشته و نتیجه ای جز رکود فراگیر علوم دینی در جوامع بشری و التقاط و بنیان ستیزی نخواهد داشت. ارتزاق مبانی و اصول علوم انسانی از آموزه های قرآنی از یک سو و نیاز تئوری پرداز دینی از تبیین آموزه های اصیل دینی در چارچوب و ارکان علوم انسانی، ضرورتی انکار ناپذیر است.

واژگان کلیدی: آموزه های قرآنی، تئوری پردازی دینی، علوم انسانی، چارچوب علمی، معارف دینی.

^۱. استاد یار دانشگاه قم، فاطمه زین الدینی، کارشناسی ارشد نهج البلاغه - مدرس دانشگاه

مقدمه

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (نحل، ۸۹)

علوم انسانی مطالعه و پژوهش درباره انسان و تبیین و تفسیر رفتار و نهادهای اجتماعی و چگونگی زیستن اوست. انسان موجودی است که در ساختار وجودی و زندگی خود دارای ساحت‌های متنوعی مانند ساحت زیستی، جسمانی، روانی، روحانی و اجتماعی است. علوم انسانی در صدد است تا همه ساحت‌های انسانی را بشناسد و معرفی کند. این علوم فعالیت‌های فردی و اجتماعی انسان را تبیین و تفسیر می‌کند. این علوم مأموریت دیگری به نام تغییر هم دارد، ابتدا انسان مطلوب را معرفی می‌کند و سپس با توصیف انسان تحقق‌یافته به دنبال تغییرش می‌رود. در این میان مکتب الهی و قرآن با معرفی انسان مطلوب و باید و نبایدهای انسانی می‌کوشد تا انسان‌های موجود و تحقق‌یافته را تغییر داده و به انسان مطلوب برساند، انسانی که قرب الهی یافته و به سعادت حقیقی رسیده است؛ بنابراین در شکل‌گیری مبانی علوم انسانی افزون بر یافته‌های عقلی و تجربی، باورهای دینی و فرهنگی (قرآنی) نیز مؤثرند.

از سوی دیگر علوم انسانی تکون‌یافته در غرب نمی‌تواند بدون بازنگری در جوامع اسلامی کارآیی لازم را داشته باشد؛ چراکه جهان‌بینی اسلامی با جهان‌بینی غرب و فرهنگ جامعه اسلامی و مسلمانان با فرهنگ اجتماعی جوامع غرب کاملاً متفاوت است. فرق آموزه‌های اسلامی و قرآنی با علوم انسانی غربی در این است که قرآن انسان تحقق‌یافته را در ساحت ترابط ملک و ملکوت، با رویکرد وحیانی معرفی می‌کند، ولی علوم انسانی غربی تنها در صدد شناخت ساحت ملکی انسان با رویکرد تجربی عقلی است. قرآن به دنبال تغییر انسان تحقق‌یافته به انسان مطلوب ملکوتی و مقرب به جبروت الهی است، حال آن‌که علوم انسانی غربی به دنبال تغییر انسان تحقق‌یافته به ساحت‌های دیگر ملکی است؛ به عبارتی دیگر، قرآن به مهمترین بعد وجودی انسان که (شدن) است، توجه دارد و به حرکت انسان از نقص به سوی کمال آن هم بر مبنای فطرتش نگاه می‌کند، در حالی که علوم انسانی غربی فقط به دو بعد (بود) و (نمود) انسان توجه دارد.

از قرآن و آموزه‌های آن نوعی اندیشه اجتماعی و پیش‌فرض‌های نظری قابل استخراج است که بر اساس آن، می‌توان یک روش‌شناسی بنیادین نیز از قرآن استنباط کرد. در واقع، قرآن قابلیت تکوین چنین روش‌شناسی را دارا می‌باشد. علامه طباطبایی در زمینه تأثیر دین و آموزه‌های آن چنین اعتقاد دارد:

(دین به معنای سنتی اجتماعی است که انسان در زندگی اجتماعی‌اش بر طبق آن سیر می‌کند. سنت‌های اجتماعی متعلق به عمل است. زیربنای آن اعتقاد به حقیقت هستی عالم و هستی خود انسان می‌باشد. به همین جهت، در اثر اختلاف اعتقادی، سنت‌های اجتماعی نیز مختلف می‌شود. اجتماعی که معتقد است عالم، ربّ و خالقی دارد که هستی عالم از او و برگشتش نیز به سوی اوست و نیز معتقد است که انسان فناپذیر است و حیات ابدی با مرگ پایان نمی‌پذیرد، چنین اجتماعی در زندگی، روشی دارد، که در آن سعادت در حیات ابدی و تنعم در دار جاودان آخرت تأمین می‌شود.) (المیزان، ۱۳۷۴، ۷/۱۵)

تأثیر مبانی دینی در تکوین علوم بسیار مهم و اساسی است. این اهمیت تا آنجاست که حضرت امام خمینی رحمه الله بر این مسئله تأکید می‌کنند. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «علوم انسانی احتیاج به یک انسان‌های متعهد دارد. انسانی که تعهد به قواعد اسلام ندارد و تعهد به آن زیربنایی که توحید است ندارد، در علوم انسانی نمی‌تواند عملی انجام دهد، اَلَا انحراف.» (صحیفه نور، ۱۳۷۸، ۱۴/۲۹۲)

از این رو قرآن کریم در تولید علم و به صورت مصداقی‌تر، روش‌شناسی اسلامی برای علوم انسانی نقشی بسیار مهم و اساسی را ایفا می‌کند. قرآن اصلی‌ترین و مهم‌ترین منبع برای بازنگری در مبانی علوم انسانی می‌باشد و توجه به قرآن و اساس قرارداد آن در این مرحله ضروری است؛ پس باید با استفاده از مبانی قرآنی و برخی پیشرفت‌های علوم انسانی بنای مستحکمی از علوم انسانی را پایه‌گذاری کرد. بنابراین در این پژوهش برای محور قرارداد قرآن در مبانی علوم انسانی ابتدا مبانی معرفت‌شناسی، خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی قرآن را توضیح داده و سپس به نقد مبانی علوم انسانی غربی از منظر قرآن می‌پردازیم. انشاءالله.

الف) مبانی معرفت‌شناسی، خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی

ماهیت نیاز بشر به دین

نیاز به دین نیاز به چیزی است که دارای کارکردهای مفیدی برای زندگی فردی یا اجتماعی، در دنیا و آخرت انسان است. شهید مطهری در باب احتیاج به دین می‌فرماید: دین یک رسالتی دارد که این رسالت از غیر دین ساخته نیست؛ یعنی از عقل و علم و فکر بشر این رسالت ساخته نیست و اگر در حدود علم و عقل بشر می‌بود، به همان عقل و علم بشر اکتفاء می‌شد و دیگر، پیامبران مبعوث نمی‌شدند. اسلام برای عقل بشر و تفکر او فوق‌العاده ارزش قائل است، برای علم و مطالعه و آزمایش و مشاهده موجودات و به تعبیر خود قرآن برای سیر در آیات آفاق و انفس فوق‌العاده ارزش قائل است، ولی این چنین نیست که عقل و فکر و استدلال و علم و مشاهده و آزمایش هر اندازه ترقی کند، بتواند آن نشانه‌هایی را که دین از انسان یا از جهان داده است، ارائه کند. این تنها رسالت دین است، (به قول ویلیام جیمز) بعد از راهنمایی دین بوده، یعنی بعد از آن بوده که دین حقایقی را ارائه داده، علم دو مرتبه رفته است ببیند قضیه از چه قرار است و نشانه‌هایی هم بر صدق و تأییدش پیدا کرده است. (مجموعه آثار شهید مطهری، ۱۳۸۴، ۲۶/۵۲۴)

یکی از موارد نیاز بشر به دین، کمال‌خواهی و حقیقت‌جویی است. انسان فطرتاً طالب کمال انسانی است و می‌خواهد به هر وسیله ممکن به کمال حقیقی برسد. کمال حقیقی در واقع رسیدن به حقیقت است. برای رسیدن به این هدف، باید بداند چه عملی او را به مطلوب نزدیک می‌کند. در این میان، رفتار، کردار، عملکرد، نگرش و کمال‌خواهی هر کس تحت تأثیر عوامل زیربنایی اندیشه‌های وی شکل می‌گیرد که مهم‌ترین این اندیشه‌ها عبارتند از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و خداشناسی.

برای محور قراردادن قرآن در مبانی علوم انسانی، توجه به مبانی و اندیشه‌های بنیادین و اصولی قرآن کریم ضروری است؛ از این رو، در این بخش به تبیین اجمالی مبانی کلی قرآن اعم از معرفت‌شناسی، خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی می‌پردازیم:

- مبانی معرفت‌شناسی

گرچه در بسیاری از منابع دینی مانند «أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (الاحتجاج، ۱۴۰۱، ۱/ ۱۹۹) نخستین واجب، معرفت به خداوند معرفی شده است، ولی قبل از معرفت خدا، شناخت خود معرفت لازم است؛ یعنی معرفت‌شناسی مقدم بر خداشناسی است، چون مقدمه خداشناسی است. (معرفت‌شناسی در قرآن، ۱۳۸۴، ۳۱)

آرای معرفت‌شناسی را می‌توان در دو دیدگاه کلی تبیین کرد:

۱. دیدگاهی که معیار معرفت و فهم بشری را در حس و تجربه منحصر و محدود دانسته، هیچ ابزار دیگری را برای شناخت و معرفت نمی‌پذیرد. در نتیجه، همه هستی را در وجود مادی خلاصه کرده، به ماورای ماده اعتقادی ندارد؛

۲. دیدگاه قرآنی که معتقد است معارف نازله و ابتدایی به واسطه حس و تجربه حاصل می‌شود: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (نحل، ۷۸) (و خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان خارج کرد، در حالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، شاید سپاسگزار گردید). اما فراتر از حس و تجربه، معرفت عقلی است که کلام و حکمت را اداره می‌کند و انسان بسیاری از امور را به واسطه آن ادراک می‌کند، مانند مجردات عقلی، فرشته، وحی، نبوت، رسالت، خلافت، امامت و اسماء الهی که در منطقه حس و تجربه طبیعی واقع نیستند.

برتر از حکمت و کلام، علوم و معارف شهودی است، که در آیات و روایات به این قسم از معرفت بسیار تأکید شده است. در قرآن آمده است:

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛^۲ (انفال، ۲۹)
أَقْمِنُ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَيَّ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ؛^۳ (زمر، ۲۲)
- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِكُمُ اللَّهُ. (بقره، ۲۸۲)

همه اینها مراتب و مراحل شناخت و معرفت است و سلطان این علوم معارف و علوم انبیا و اولیاست که آن را کشف و وحی معصومانه خلیفه‌الله گویند. (تحریر تمهیدالقواعد، ۱۳۸۷، ۱۴)

۲. ای اهل ایمان اگر در همه امورتان از خدا پروا کنید، برای شما بینایی و بصیرتی ویژه برای تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد، و گناهانتان را محو می‌کند، و شما را می‌آمزد و خدا دارای فضل بزرگ است.

۳. آیا آن کس را که خدا برای اسلام شرح صدر و فکر روشن عطا فرمود که وی به نور الهی روشن استه چنین کس با مردم کافر بی نور تاریک دل یکسان است؟

۴. و از خدا بترسید و خداوند هم به شما تعلیم مصالح امور می‌کند و خدا به همه چیز داناست.

پس، معرفت‌شناسی دارای ابزار متعدد و مراتب مختلف است و نازل‌ترین آن از حس و تجربه آغاز و به مرحله عالی، یعنی کشف و شهود عرفانی عرفا، و عالی‌تر؛ یعنی وحی و کشف پیامبران و پیشوایان معصوم، ختم می‌شود. (حق و تکلیف در اسلام، ۱۳۸۸، ۶۵-۶۴)

در قرآن کریم، از راه‌های گوناگونی برای شناسایی حقیقت یاد شده است. از جمله آیاتی که به راه‌های متعدد شناخت توجه می‌دهد این آیه است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (حج، ۸) این آیه شریفه ضمن ذم متبوع‌هایی که بدون آگاهی درباره خداوند به جدل می‌پردازند، از راه‌های شناخت نیز پرده برمی‌دارد و می‌فرماید: این گروه نه به راه عقل گام نهاده‌اند و نه راه عرفان بر آنها گشاده است و نه از وحی که کتاب منیر است مدد گرفته‌اند. به عبارت دیگر، قرآن کریم چهار راه برای شناخت معرفی می‌کند:

۱. راه حس؛ این راه برای همگان باز است؛

۲. راه عقل؛ خواص توان پیمودن آن را دارند؛

۳. راه تهذیب و تزکیه؛ این راه برای عارفان گشاده است؛

۴. راه کتاب منیر و راه وحی؛ این راه مختص به انبیای الهی است. (معرفت‌شناسی در قرآن، ۱۳۸۴، ۲۱۶)

بر اساس این معارف، اگر کسی بخواهد درباره علوم انسانی اظهار نظر کند، باید همه مراتب و مراحل را در نظر بگیرد و حقوق و شئون همه ابزارهای معرفتی را حفظ کند، به نحوی که با هیچ حلقه‌ای از حلقات معارف مباین نباشد.

از این رو، دایره ادله علوم اسلامی وسیع‌تر و متدلوزی آن گسترده‌تر است. در علوم اسلامی تنها به حس و عقل اکتفا نمی‌شود و به ادله تعبیدی هم استناد می‌شود، چون پشتوانه عقلی دارد و به یک نوع استدلال عقلی برمی‌گردد، یعنی عقل نخست اثبات می‌کند که این مبنا صحیح است و حجت است و بعد به آن استناد می‌کند. بر این مبنا، اگر مطلبی بر اساس تعبد بر وحی مستند و اثبات شد، این هم علم است، علم به معنای اعتقاد یقینی کاشف از واقع. باید توجه داشت در عرف جهانی در این گونه موارد از اصطلاح علم استفاده نمی‌شود و پوزیتیویست‌ها این را علم نمی‌دانند. در اسلام، چیزهایی به برکت وحی هست که خارج از فرمول مطالعات میدانی و آزمون و خطا و روش‌های علمی است، مخصوصاً آنجایی که با دستاوردهای فکری بشری تعارض دارد. (علم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی، ماهنامه معارف، ش ۸۶ تیر و مرداد ۱۳۹۰، ۱۶)

بنابراین باید در مبانی علوم انسانی، با توجه به معرفت‌شناسی قرآن، از محدودیت راه‌های شناخت گذر کرد، یعنی افزون بر حس و تجربه از راه‌های دیگر (عقل، کشف و شهود و وحی) نیز استفاده نمود.

- مبانی خداشناسی

از دیدگاه قرآن، همه موجودات فعل و مخلوق الهی‌اند و محور عالم هستی خداست نه انسان. در شناخت‌شناسی قرآن کریم نیز اصل خداشناسی است.

از آیات متعددی استفاده می‌شود که اصل وجود آفریدگار در محیط نزول قرآن مورد قبول همگان بوده است و توده مردم هیچ‌گونه انکاری نسبت به اصل وجود خالق و صانع عالم و نیز نسبت به رب العالمین که رب الارباب و مدبّر کلی و فراگیر باشد نداشته‌اند، هرچند در ارباب متفرق و جزئی شرک می‌ورزیدند.^۵

به همین سبب، در قرآن کمتر به طور مستقیم به مسئله اثبات صانع پرداخته شده است؛ مدار اصلی مباحث قرآن اسما حسنا و صفات علیای خدا و بیان این نکته است که عالم در تمامی مدارج و مراتب ملکی و ملکوتی نشانه پروردگار عالمیان است. با این حال، قرآن در طرح مسائل دیگر روشی انتخاب کرده که در اثبات وجود خدا و کسب آگاهی و اطمینان بخشی از اصل هستی او نیز به کار می‌آید. (توحید در قرآن، ۱۳۸۳ الف، ۲۸)

ربوبیت الهی: یکی از بحث‌های بسیار مهم از مباحث خداشناسی که در علوم انسانی نیز نقش محوری دارد، بحث ربوبیت خداوند متعال است. «ربوبیت» به این معنا است که خداوند متعال، علاوه بر خلقت تمام مخلوقات عالم، امر تدبیر و اداره و حل و فصل کردن کارهای آنان را نیز بر عهده دارد. بسیاری از مردم در زمان‌های گذشته و حتی در زمان کنونی معتقد بودند که خداوند متعال خالق تمام ممکنات و مخلوق‌ها است، اما در امر تدبیر و دخل و تصرف در امور، موجودات دیگری غیر از خداوند متعال حتی در سرنوشت آنان اثر گذارند و آنان معتقد بودند خداوند متعال تدبیر بعضی از امور را به موجوداتی از قبیل بت‌ها، ملائکه، جن، کواکب و ارواح مقدسه تفویض کرده است. (الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۱۴۱۲ ق، ۲ / ۶۰) این اعتقاد از موارد شرک است. اما تذکر این نکته هم لازم است که این مطلب به معنای نفی هرگونه اثر گذاری موجودات دیگر در عالم نیست، بلکه به معنای نفی استقلال است. به عبارت دیگر، ممکن است کسی یا چیزی از جانب خداوند متعال اذن داشته باشد و با اجازه الهی بتواند در عالم تصرف کند. این مطلب هرگز شرک به حساب نمی‌آید. قرآن از زبان حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: (أَنْتِ أَخْلَقْتِ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفِخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرِيُّ الْأَكْمَه وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ) (آل عمران، ۴۹) (من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پسی) را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم). در این آیه حضرت عیسی علیه السلام، به صراحت این اعمال را به خود نسبت می‌دهد، اما با اذن و اجازه الهی.

خلاصه آنکه اداره همه امور کلی و جزئی عالم مستقیماً به دست خداست و همه عالم امکان مجاری فیض و آیات اوست و خیر و شر و تدبیر کل امور در دنیا به دست توانمند خداوند سبحان است: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ» (اعراف، ۵۴) آگاه باشید که آفرینش و تدبیر جهان برای او و به فرمان او است. و انسان و آنچه که در عالم هستی وجود دارد مالک هیچ چیز نیستند و مسیر حرکت انسان به سوی خداوند متعال است و اگر هم در عالم مدبّرات و اسبابی وجود دارد، همه آنها به اذن و اجازه خداوند متعال است و هرگز استقلالی در اثر گذاری ندارند

^۵ (وَ لَقَدْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيُقُولَ اللَّهُ) و اگر از آنان پرسید: چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخت؟ بی‌تردید خواهند گفت: خدا. (عنکبوت، ۶۳). این آیه از خصوصیت ربوبیت سخن می‌گوید و اعتراف و توثی‌ها را مطرح می‌کند. معلوم می‌شود اصل خالقیت سابقه قبول داشته است.

و به امر و مشیت الهی تصرف می‌کنند. (الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۱۴۱۲، ق، ۲/ ۶۳) اگر عالمی بحث می‌کند که فلان اثر در فلان ماده معدنی هست یا فلان گونه گیاه چنین خواص و آثاری دارد، با تغییر عنوان یادشده، افزون بر آن که این گونه می‌اندیشد که این پدیده‌ها و موجودات چنین آفریده شده‌اند، می‌داند که هر پدیده به اذن الهی اثرگذار و اثرپذیر است و فاعل حقیقی خداست؛ یعنی نگاه استقلالی به پدیده‌های هستی به نگاه توحیدی ارتقا می‌یابد.

بنابراین در مبانی خداشناسی قرآن، نگاه توحیدی و توجه به فاعل حقیقی پدیده‌ها وجود دارد که در همه حلقات بدون امتزاج، اتحاد و حلول حضور مستقیم دارد و این نگاه باید در مبانی علوم انسانی وجود داشته باشد.

- مبانی جهان‌شناسی

عالم هستی در نگاه قرآن در بردارنده سلسله مراتبی از عوالم مادی تا عوالم غیرمادی است. عبارت «ربّ العالمین» در آیه اول سوره حمد، شامل همه عوالم پیش از دنیا، عالم دنیا، عوالم پس از دنیا و همچنین عالم انسان، فرشتگان و سایر عوالم هستی است که خداوند در رأس همه آنها قرار دارد. (تفسیر تسنیم، ۱۳۸۳، ب، ج ۱، سوره حمد) عالم هستی یک کلّ منسجم و یکپارچه بر محور حاکمیت خداوند است. آیات قرآن با یکسری اسمایی آغاز یا به اسمایی ختم می‌شود. این اسماء حاکی از آن است که بدون خداوند تفسیر درستی از این عالم نمی‌توان داشت. «هر گوشه‌ای از این نظام شگرف سرشار از اسراری است که به زبان حال فریاد می‌زند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق، کسی قدرت چنین طراحی‌ای را ندارد.» (تفسیر نمونه، ۱۳۷۴، ذیل آیه ۱۰ سوره ابراهیم، ج ۱۰/ ۲۸۸)

جهان‌شناسی قرآنی، جهان را نه صرفاً مادی و نه صرفاً غیر مادی، بلکه ضرورتاً جامع تمام ابعاد می‌داند. جهان‌شناسی قرآنی، قدسی و توحیدی است. بر مبنای جهان‌شناسی توحیدی، حقیقت وجودی انسان در رابطه با خداوند تعریف می‌شود. انسان علاوه بر وجود مادی، از وجودی ملکوتی و الهی نیز برخوردار است که همان فطرت الهی می‌باشد: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم، ۳۰) (این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن آفریده است).

پس جهان‌شناسی در قرآن کریم ابعاد و مبانی وسیعی دارد و مهم‌ترین آنها که در علوم انسانی توجه به آن ضروری است، موضوعات محوری می‌باشند که عبارتند از:

۱. وابستگی جهان به آفریدگار: ویژگی مهم جهان‌شناسی قرآنی آن است که هیچ‌گاه پدیده‌های عالم جدا از آفریدگار خود دیده نمی‌شوند. به عبارت دیگر، در دیدگاه قرآن چنین نیست که خدا در پی فراغت از آفرینش جهان در کنار نشسته، تنها نظاره‌گر وقایع و حوادث عالم باشد بلکه او «ربّ العالمین» است. به بیانی دیگر، قرآن کریم در نگاه به هستی، افزون بر بُعد افقی، به بُعد طولی نیز نظر دارد. برای مثال، در مورد مطالب فراطبیعی زندگی حیوانات چنین می‌فرماید: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذَةٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (هود، ۵۶) (زمام هر جنبنده‌ای به دست خداوند است و کار خداوند بر صراط مستقیم است.) و درباره مسائل آسمانی نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»

(فاطر، ۴۱) قطعاً خداوند آسمان و زمین را از نابودی باز می‌دارد، و اگر آسمان و زمین روی به زوال نهند، جز خداوند کسی آنها را محفوظ نگه‌نمی‌دارد، تحقیقاً خداوند بر دبار و آمرزنده است. (معرفت‌شناسی در قرآن، ۱۳۸۴، ۳۴۲)

۲. هدف‌داری آفرینش: آفرینش در جهان‌شناسی توحیدی قرآن ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد. طرح مسائل در قرآن، به گونه‌ای است که به هیچ وجه در محدوده اندیشه انسان مادی وجود ندارد. پیرامون هدف‌داری حیات به ده گروه آیات قرآنی می‌توان اشاره کرد: ۱. دستگاه خلقت بیهوده نیست، مانند (آل عمران: ۱۹۱)؛ ۲. حق بودن جهان هستی، مانند (انعام: ۷۳)؛ ۳. خلقت جهان هستی برای بازی و سرگرمی آفریده نشده است، مانند (انبیاء: ۱۶؛ دخان: ۳۸)؛ ۴. هدفدار بودن زندگی انسان، مانند (مؤمنون: ۱۱۵)؛ ۵. مقصد نهایی همه حرکت‌ها به سوی خداست، مانند (شوری: ۵۳)؛ ۶. رجوع انسان‌ها به سوی خدا، مانند (آل عمران: ۱۰۹)؛ ۷. بهشت از آن نیکوکاران و جهنم از آن بدکاران، مانند (شوری: ۲۲؛ نساء: ۱۴۰)؛ ۸. پایان حیات لقاءالله (دیدار خداوندی) است، مانند (کهف: ۱۱۰)؛ ۹. تقبیح غوطه‌ور شدن در پدیده‌های دنیوی و طبیعی محض، مانند (محمد: ۳۶)؛ ۱۰. تشویق به عبادت و اخلاص، مانند (ذاریات: ۵۶).

- مبانی انسان‌شناسی

در انسان‌شناسی قرآن کریم، مهم‌ترین مبانی که در علوم انسانی توجه به آن ضروری است، عبارتند از:

۱. انسان موجودی مختار و مسئول: قرآن بدون آنکه فاعلیت الهی را انکار کند، مسئولیت کار انسان را به عهده خود او می‌گذارد و در عین آن که فاعلیت حقیقی و تأثیر استقلال را منحصر در خداوند می‌داند، هرگز تأثیر فاعل‌ها و علل قریب و عواملی نظیر وراثت، محیط، شیر مادر و خوراک را انکار نمی‌کند و با قبول تأثیر همه عوامل نام‌برده، روی اختیار خود انسان به عنوان مهم‌ترین آن عوامل تکیه و تأکید می‌کند؛ آن عوامل در نگاه قرآنی علل تام فعل نیستند و صرفاً زمینه‌هایی برای آن به‌شمار می‌روند و از این میان، آنچه کار را تعیین می‌بخشد و به انجام می‌رساند اراده انسان است. از این رو، هر قدر که انسان اراده و اختیار دارد به همان قدر مسئول است. (انسان‌سازی در قرآن، ۱۳۸۸، ۳۱)

به تعبیر مرحوم مطهری: «انسان یگانه موجودی است که خودش باید "خویشتن" را انتخاب کند که چه باشد.» (مجموعه آثار شهید مطهری، ۱۳۸۴، ۲/۲۸۵) بدین ترتیب، انسان در ساختن آینده خود نقش بسزایی دارد؛ می‌تواند آینده‌ای سعادت‌بخش را دنبال کند یا این که خود را به سوی آینده‌ای شقاوت‌آلود بکشانند.

۲. انسان موجودی ابدی: قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ» (انشقاق، ۶) (ای انسان، تو موجودی ابدی هستی و هرگز نابود نمی‌شوی). بر پایه این جهان‌بینی، هدف افراد این نیست که بر اساس «إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» (مؤمنون، ۳۷) فقط از دنیا بهره ببرند، بلکه مبنای حیات آنان بر اساس دنیا، آخرت و پیوند بین این دو نشئه است. به عبارت دیگر، وقتی انسان موجود ابدی است و حیطة حیات او محدود به عالم ماده نیست، انسانی که معاد را حق و نیز مؤاخذه و حساب پس از مرگ را حتمی می‌داند، قطعاً اعمال و رفتار و آینده مطلوبش باید بر اساس همین

مجموعه مقالات اعجاز علمی و نظریه پردازی، ص: ۳۰۷

عقیده تنظیم شود و پاسخ به نیازهای وی در همین راستا جهت‌دهی و تدوین گردد. (حق و تکلیف در اسلام، ۱۳۸۸، ۹۹)

۳. انسان موجودی اجتماعی: در حالی که علوم اجتماعی روز همواره از جهان‌بینی‌های نادرست و ایدئولوژی‌های ناصحیح شکل گرفته است و فلسفه جامعه‌شناسی و علم جامعه‌شناسی‌ای که متأثر از جهان‌بینی الحادی و تفکر سکولار باشد، چیزی جز جامعه آزاد، رها و بی‌هدف را ترسیم نمی‌کند. قرآن کریم انسان را موجودی اجتماعی معرفی می‌کند، موجودی اجتماعی که بر او فرض شده که در همه ابعاد زندگی، مسائل انسانی را مسائلی که جایگاه خلیفه‌اللهی او را تثبیت می‌کند، رعایت کند. شخصیت وی در جامعه شکل می‌گیرد و هویت واقعی‌اش در اجتماع ظهور و بروز می‌یابد. قرآن کتابی است که نه تنها به جامعه و اجتماع انسانی اهتمام دارد، بلکه بهترین شکل جامعه و متمدن‌ترین صورت آن را بیان و معرفی می‌کند. (جامعه در قرآن، ۱۳۸۹، ۲۴)

بنابراین، در انسان‌شناسی قرآن کریم انسان خلیفه الهی، موجودی مختار، مسئول، ابدی و اجتماعی است و باید بر همین اساس، آینده مطلوب او ترسیم و تنظیم گردد.

در یک جمع‌بندی کلی مبانی قرآنی علوم انسانی با توجه به مبانی معرفت‌شناسی، خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، عبارتند از:

۱. استفاده از حس، عقل و وحی در علوم انسانی که از مبانی معرفت‌شناسی قرآنی نشأت می‌گیرد؛
۲. نگاه توحیدی و توجه به فاعل حقیقی پدیده‌ها (خداوند) در علوم انسانی که از مبانی خداشناسی نشأت گرفته؛
۳. توجه به بُعد فراطبیعی جهان خلقت و توجه به اهداف آفرینش در علوم انسانی که از مبانی جهان‌شناسی نشأت می‌گیرد؛
۴. محدود نکردن انسان به عالم ماده و ارائه تعریفی جامع از انسان و توجه به همه ابعاد وجودی او در علوم انسانی که از مبانی انسان‌شناسی نشأت گرفته است.

ب: نقد مبانی علوم انسانی غربی از منظر قرآن

در مرحله دوم بعد از آن که توسط مبانی معرفت‌شناسی، خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی به مبانی قرآنی علوم انسانی دست یافتیم، اکنون با توجه به استقراء انجام گرفته از سوی محقق، به ذکر مبانی غربی علوم انسانی و نقد و بررسی آن از منظر قرآن می‌پردازیم.

۱. اندیشه اومانیزم (انسان‌محوری)

یکی از اصول و مبانی علوم انسانی غربی در دوران تجدد، دیدگاه‌های انسان‌محورانه و اومانیزمی به معنای افراطی آن است. اومانیزم دیدگاهی است که پس از رنسانس در مغرب زمین شکل گرفت. در این دیدگاه انسان به جای خداوند فرض شده است. آگوست کنت از نخستین طرفداران اومانیزم، معتقد است باید به انسان کمک کرد تا به کمال برسد، کمالی که جز از طریق خدمت‌گذاری به انسان میسر نیست.

اریک فروم از معتقدان اومانیسیم معاصر نیز معتقد است: باید به جای خدا عشق به انسانیت و عدالت را انتخاب کرد؛ چرا که بشر جز به این طریق به سعادت نخواهد رسید. اومانیسیت‌ها پا را فراتر نهاده می‌گویند جهانی جز جهان بشری وجود ندارد، عالمی به نام ماوراءطبیعت قابل پذیرش نیست. مسئول گرفتاری‌های بشر خودش است، نمی‌توان مسئولیت را بر عهده خدا و دیگران انداخت. (نصری، ۱۳۸۸، ۳۵۷)

اومانیسیم به عنوان مکتبی که با اصالت بخشیدن به انسان در مقابل خدا، بشر را مالک عالم و فرمانروای آن معرفی میکند، در واقع خلاصه و عصاره وقایع بعد از رنسانس را حکایت می‌نماید، که مهمترین شاخص تمدن جدید غرب تلقی می‌گردد.

در این تفکر «انسان محور همه چیز است و همه چیز در خدمت انسان است.» ممکن است گفته شود که در ادیان هم از مخدوم بودن همه چیز برای انسان سخن به میان آمده است؛ برای مثال، در قرآن کریم آمده است: (همه آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما قرار دادیم.) (جاثیه، ۱۳) اما تمایز در این دو آن است که اندیشه دینی همه چیز در خدمت انسان و انسان در خدمت خداوند است، ولی در تفکر اومانستی همه در چیز خدمت انسان است و انسان در خدمت هیچ کس نیست و خود جای خدا می‌نشیند.

از نظر دکتر داریوش شایگان، مهم‌ترین اتفاقی که در عصر مدرنیسم به وقوع پیوسته است، مسلط شدن شیوه تفکر تکنیکی است. او تفکر تکنیکی را نقطه برخورد چهار حرکت نزولی در سیر تفکر غربی می‌داند:

۱. تکنیکی کردن تفکر: نزول از بینش شهودی به تفکر تکنیکی یا فرایند تقلیل طبیعت به شیئیت اشیاء؛
۲. دنیوی کردن عالم: نزول از صور جوهری به مفهوم مکانیکی، که سلب کلیه کیفیات مرموز و صفات جادویی را از طبیعت سبب گشته است؛

۳. طبیعی کردن انسان: نزول از جوهره روحانی به سوانق نفسانی، که سلب همه صفات ربانی انسان ملکوتی است؛

۴. اسطوره زدایی: نزول از غایت اندیشی و معاد به تاریخ پرستی و زمانی که تهی از هر معنای معادی است. (شایگان / ۱۳۵۶ / ۲۳۲)

در این دوره تاریخی، ساحت خودبینی و خودپرستی بر ساحت‌های دیگر انسان غلبه کرده است و انسان فرعون وار، فریاد اناالحق می‌وزند و خود را به جای خداوند، فرمانروای همه چیز می‌داند.

نقد و بررسی

شکی نیست که انسان نباید و نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت اعمال خود شانه خالی کند و یا آن را به گردن دیگران و حتی خدا بیندازد، اما اینها با اعتقاد و باور به وجود خدا هرگز منافاتی ندارد. از طرفی تردیدی نیست که انسان در مسیر تکامل است و هدف آفرینش کمال انسان است، اما ادعای آگوست کنت که مسیر کمال را جز از طریق خدمت به انسان میسر نمی‌داند، اعای بی‌دلیل و محدود کردن راه تکامل است؛ چرا که تکامل واقعی در پرتو پرستش خداوند و عمل به دستورات فردی و اجتماعی او حاصل می‌شود همانگونه که در قرآن

می‌فرماید: (من جن و انس را نیافریدم جز این که عبادتم کنند و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند). (ذاریات، ۵۷) و عبودیت کامل آن است که انسان فقط به معبود واقعی یعنی کمال مطلق بیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه غیر او ست فراموش کند، حتی خویشتن را؛ (تفسیر نمونه، ۱۳۷۴، ۲۳/۳۸۷) زیرا در واقع خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند و او آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. (بقره، ۲۵۷)

بنابراین بر خلاف نظر اومانیست‌ها و مبانی غربی علوم انسانی که انسان را محور قرار داده‌اند، از دیدگاه قرآن هدایت و کمال در پیروی کامل از دستورات آسمانی خداوند است، چنانچه خدا در آغاز کتاب خود می‌فرماید: (این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است). (بقره، ۲)

۲. اندیشه لیبرالیسم (خودبنیادی و خودمختاری انسان)

دومین دیدگاهی که در مبانی علوم انسانی غربی به وفور دیده می‌شود، اندیشه لیبرالیسم است. لیبرالیسم محصول و نتیجه حوادث پس از رنسانس است؛ آنچه در رنسانس اتفاق افتاد، بشر را وارد فضای عصر مدرنیته کرد. فهم سیر تکوین این جریان فکری، به طور مشخص از اندیشه‌های پیشینیان تاکنون، ما را با پشتوانه نظری این مکتب فکری فلسفی بیشتر آشنا می‌گرداند. البته واژه لیبرالیسم در مقام نظام تفکر، در خلال قرن هجدهم بود که بیان مشخصی یافت. این دوره مشهور به عصر روشنگری و عصر عقل، شاهد انقلابی فکری بود که تقریباً همه جهان را فراگرفت. در این دوره متفکران مشهوری پا به عرصه گذاشتند که با نفوذشان اندیشه‌ها و نگرشهای عصر خود را عمیقاً تغییر دادند، برجسته‌ترین آنان عبارت بودند از: ولتر، روسو، دیدرو و منتسکیو در فرانسه؛ لاک، هیوم و آداماسمیت در بریتانیا؛ گوته، لسینگ و کانت در آلمان؛ ویکو و بگاریا در ایتالیا و جفرسون، فرانکلین و پین در امریکا. آرای این اندیشمندان شامل نظامی از فلسفه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بود که در قرن نوزدهم، لیبرالیسم نام یافت. (لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ۱۳۸۰، ۱۵-۱۴)

این متفکران غربی در مجموع، برداشت جدیدی را از انسان و جهان از منظر فلسفی مطرح نمودند، که نتیجه آن: معرفی انسانی خودبنیاد بود که می‌تواند بریده از آسمان و تعالیم وحیانی، زندگی خود را، تنها بر اساس موهبت عقل، سر و سامان بخشد. در نگاه این فیلسوفان، انسان باید، بر اساس اختیار و اراده خود، به دنبال تغییر و تحول باشد و با الهام از تجارب بشری، معضلات و مشکلات را از سر راه خود بردارد و زندگی جدید خود را شکل بخشد. با این برداشت از استقلال انسان و با تکیه بر عقلانیت خودبنیاد، تحولی اساسی و برداشتی جدید، در سه حوزه اساسی زیر ایجاد شد، که بدون فهم آن شناخت لیبرالیسم در حوزه انسان‌شناسی ممکن نخواهد بود:

الف، اصالت فرد و جامعه؛

ب، رابطه دین و سیاست؛

ج، آزادی و دموکراسی.

الف) اصالت فرد و جامعه:

موضع هر مکتب در مورد اصالت فرد و جامعه یکی از سؤالات مبنایی است، که در همه مکاتب مورد بحث قرار می‌گیرد و پاسخ به این سؤال است که جهت‌گیری آن مکتب را در حوزه‌های گوناگون روشن می‌کند. پاسخ روشن لیبرالیسم، در بحث اصالت فرد و جامعه، بر اصالت فرد مبتنی است. این جوهره فرد‌گرایانه در تفکر غربی، با اندیشه‌های دکارت و جمله معروف او که (من فکر می‌کنم پس هستم) آغاز شد. جوهره فلسفی لیبرالیسم [فرد‌گرایی] است. از دیدگاه لیبرالی فرد بر جامعه و مصلحت فردی بر مصلحت اجتماعی رجحان دارد. در این مکتب موجود انسانی مجزا از جهان و حتی افراد دیگر در نظر گرفته می‌شود و جهان و اجتماع نیز ظروفی برای تحقق فرد انسانی به شمار می‌آیند. در لیبرالیسم، به جای توجه به وجوه مشترک افراد انسانی، بر روی ممیزات فرد تکیه می‌شود. (گفتمان مدرنیته، ۱۳۸۳، ۲۱)

ب) رابطه دین و سیاست (سکولاریسم):

از مبانی لیبرالیسم، در خصوص دین و سیاست، مفهوم سکولاریسم است که از آن به عرفی‌گرایی یا جدایی دین از دولت تعبیر می‌شود؛ در اندیشه لیبرالی دین حوزه‌ای کاملاً خصوصی است. علی‌رغم آن که آراء و اندیشه‌های فیلسوفان لیبرال ضربات سهمگینی بر پیکر دین زده، اعتقاد و ایمان به مسیحیت همچنان جایگاه خود را حفظ نموده است و حتی برخی از فیلسوفان لیبرال خود، معتقد به خدا و آخرت بوده و هستند. با این وجود، دین از نظر آنان صرفاً مسئله‌ای شخصی و تعیین‌کننده رابطه فرد با خداست. فیلسوفان لیبرال برای دین هیچ رسالت اجتماعی قائل نبوده‌اند و معتقد به جدایی آن از سیاست می‌باشند. لیبرال‌ها معتقدند دین به اقتصاد، سیاست، فرهنگ، حکومت، روابط بین‌الملل و حتی مسائل خانوادگی کاری ندارد و این عقل انسانی است که باید در این موارد اظهار نظر نماید؛ به عبارت دیگر می‌توان چهار نوع رابطه را در زندگی تصور کرد که بشر در هیچ لحظه‌ای از این چهار حالت جدا نیست: ارتباط با خدا، ارتباط با خویش‌ن، ارتباط با هموعان و ارتباط با طبیعت. البته گاه ممکن است یک فرد یک لحظه سه یا دو ارتباط داشته باشد؛ یعنی هم با طبیعت مرتبط باشد هم با خدا. دین که برای تبیین و قاعده‌مندسازی این ارتباط چهارگانه آمده است، در اندیشه دنیاگرا از ساحت روابط چهارگانه یا لاقلاً از ساحت ارتباط با انسان‌های دیگر و ارتباط با طبیعت خارج می‌شود و کسی که چنین اعتقادی داشته باشد سکولار است. (در جستجوی آزادی، ۱۳۸۱، ۲۲-۲۱)

ج) آزادی و دموکراسی

مسئله مهم دیگر [آزادی] است. در اندیشه لیبرال گفته می‌شود که انسان موجودی آزاد است و این آزادی در قالب دموکراسی تأمین می‌شود. ساموئل هانتینگتون، در کتاب موج سوم دموکراسی، تعریف زیر را از دموکراسی بیان می‌دارد: یک سیستم سیاسی زمانی دموکراتیک است که قدرتمندترین تصمیم‌گیرنده‌های جمعی آن به واسطه عدالت، صداقت و انتخابات دوره‌ای برگزیده شوند و در این انتخابات، کاندیدها آزادانه برای به دست آوردن رأی، رقابت کنند و همه افرادی به که سن قانونی رسیده‌اند حق قانونی برای رأی داد نداشته باشند. (Huntington ۲۹۹۱: ۷) از لحاظ سیاسی، انسان جدید مدل دموکراسی لیبرال را انتخاب کرده است؛ دموکراتیک بودن به نحوه به قدرت رسیدن فرد زمامدار و لیبرال بودن به نحوه اعمال قدرت او مربوط می‌شود.

۳. اندیشه مارکسیست (نگاه مادی و جبری به انسان)

درباره اندیشه مارکسیسم در حوزه علوم انسانی، مباحث فراوانی وجود دارد که پرداختن به آن در وسع این مقاله نیست؛ اما تأثیری که این اندیشه بر کلیت مطالعات علوم انسانی داشته است از آنجا که جوهر آن ماتریالیسم دیالکتیک است و هیچ نقشی برای خداوند در نظام خلقت قائل نیست، با روایت اومانیزم کاملاً همسوست. در این اندیشه با نفی خداوند، انسان موجودی صرفاً مادی با انگیزه‌های اقتصادی تعریف گردیده است. مارکس نیز مانند سایر اومانیزمها، آزادی و برابری را خصوصیات بنیادین انسانی می‌دانست و معتقد بود اراده انسان همه چیز را می‌سازد. از نظر مارکس در جریان جبری حرکت تاریخ، انسان مامای تاریخ است و جز خواست او و شرایط برآمده از نظام اقتصادی چیز دیگری وجود ندارد و مدعاهای ادیان و مذاهب، در وجود سنت‌های الهی در تاریخ و سرنوشت انسان، امری مهمل است و اساساً دین افیون توده و برآمده از دوران جهل انسان است. مارکسیست‌ها انسان را تابعی از روابط اجتماعی و روابط اجتماعی را تابع روابط تولید و نهایتاً ابزار تولید می‌دانند و کار و فعالیت انسان را غایت اصلی او قرار می‌دهند.

بنابراین در نگرش مارکسی به انسان محوری‌ترین مسئله، انگیزه اقتصادی و شرایط برآمده از آن است و انسان کمونیست بر اساس زیربنای اقتصاد، اخلاق و سیاست و هر امر دیگر را تنظیم می‌کند. این نگرش به انسان بر بخشی از مطالعات علوم انسانی در جهان، حاکم است و در برخی مجامع بر آن پافشاری می‌شود.

نقد و بررسی اندیشه لیبرالیسم و مارکسیست

به طور کلی می‌توان گفت: ماحصل تعاریف جدید از انسان در اندیشه لیبرال و مارکسیست، در دو جمله زیر خلاصه می‌گردد:

۱. خودبنیادی و خودمختاری انسان در دنیا؛

۲. نگاه مادی‌گرایانه و جبری به او.

به تعبیر دکتر سیدحسین نصر که اندیشمندی سنت‌گراست: همه مسائل و مشکلات ما از زمانی شروع شد که عنوان انسان به بشر تغییر کرد و آن روح مقدس در بنیاد انسان نادیده انگاشته شد. (نیاز به علم مقدس، ۱۳۷۹،

(۲۱)

در نظام اسلامی و قرآن، انسان (خلیفه الله) و در راستای هدف آفرینش و مسئولیتی که خداوند به او سپرده است، تعریف می‌شود و ماهیتی از او بی و به سوی او بی می‌یابد، قرآن کریم می‌فرماید: «و یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: مسلماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد.» (بقره، ۳۰)، «و یاد کن هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، پس سجده کردند.» (بقره، ۳۴) در این نگاه، ارزش انسان فراتر از یک وضع طبیعی است. انسان مسجود ملائک است و گل سرسبد آفرینش معرفی می‌شود. این موجود، که خداوند با اوصاف پیش گفته از آن یاد نموده است، بیهوده آفریده نشده و در تفسیر جهان هستی جایگاهی ممتاز دارد؛

از این رو، اولین مسئله در علوم انسانی اسلامی توجه به علت فاعلی جهان هستی و هدف او از خلقت انسان و غایت‌مداری و هدف‌مندی زندگی بشر است. قرآن مجید، در آیاتی فراوان، به این موضوع اشاره نموده است: (آیا گمان می‌کنید شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟) (مؤمنون، ۱۱۵)

از این آیه و ده‌ها آیه دیگر نتیجه گرفته می‌شود که بر اساس اندیشه دینی، انسان در مسیری در حال حرکت است که بخش کوچکی از آن بعد مادی دارد و بخش عظیم و بی‌انتهای آن به عالمی دیگر متعلق است که انسان با امکانات مادی و جسمانی هرگز نمی‌تواند پوینده آن راه باشد.

انسان موجودی رها شده و خودمختار نیست که بدون هیچ‌گونه مسئولیت الهی در زندگی عمل کند و زندگی او از خاک برآید و در خاک پایان پذیرد، قرآن مجید درباره این حقیقت می‌فرماید: (آنها را متوقف نمایید، که در کارشان سخت مسئولند) (صافات، ۲۴) این نوع نگاه موجب می‌شود مبانی اومانستی و لیبرالیستی از انسان نفی گردد.

دومین مسئله در علوم انسانی اسلامی، آزادی و اختیار انسان است. در آیاتی از قرآن مجید بحث اختیار مطرح و مسئولیت کار انسان به خود او واگذار شده است. در اسلام هرچند انجام برخی اعمال، به صورت تشریحی حرام به شمار آمده و بر آن وعده عذاب داده شده است، اما تکویناً فرد مختار است و از اراده و آزادی او چیزی سلب نمی‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: (ما راه را به او نشان دادیم، یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاس). (انسان، ۳)

بنابراین ارزش انسان نزد خداوند به اراده و اختیار اوست و چون انسان با اراده خود راه نیک را انتخاب می‌نماید، دارای ارج و قرب الهی می‌شود و گرنه انسان مجبوری که محکوم به اجرای خواسته دیگران است، هیچ‌گاه به دلیل اعمالش مورد ملامت یا ستایش قرار نمی‌گیرد. اما این آزادی در فرهنگ اسلامی حریمی دارد و در یک مقوله بین‌الامرینی می‌توان از آن دفاع کرد. آزادی اسلامی نه با آزادی به معنای لیبرالیستی سازگار است و نه با نگاه جبری مارکسیستی، قرآن می‌فرماید: (خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند و از نیکی به بدی شتابند). (رعد، ۱۱) این آیه به اراده و اختیار و آزادی انسان اشاره می‌نماید که بر اساس آن، «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» است.

سومین نکته در علوم انسانی اسلامی، کمال‌خواهی انسان است. بر اساس تفکر اسلامی ایمان، علم، تفکر و عمل صالح موجب رشد و کمال انسان است و آیات کریمه قرآن این کمال‌جویی را در ابعاد گوناگون تبیین نموده است؛ برای نمونه قرآن در مورد علم می‌فرماید: (آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند) (زمر، ۹) همچنین در مورد جایگاه رفیع عالمان می‌فرماید: (خدا رتبه کسانی را از که شما ایمان آورده و کسانی که را دانشمندند، بر حسب درجات، بلند گرداند). (مجادله، ۱۱) یا درباره ایمان و جایگاه آن در کمال انسانی نیز می‌فرماید: آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند) (سجده، ۱۸)، همچنین در مورد نقش عمل صالح در کمال انسانی، آیات سوره عصر همه انسان‌ها را در خسران می‌داند مگر آن که ایمان آورده عمل صالح انجام دهند. از سوی دیگر قرآن کریم انسان‌ها را به طور

مرتب به تفکر و اندیشیدن توصیه کرده و در مواردی، عدم اندیشه‌ورزی را با تعابیری چون «افلا یتدبرون» یا «افلا یتفکرون» مورد نقد قرار داده است.

بنابراین آنچه انسان را از سایر موجودات متمایز می‌سازد کمال‌خواهی، بر اساس اختیار و اراده می‌باشد. در متون اسلامی کمال‌خواهی با ویژگی‌هایی مانند فضیلت‌دوستی، حقیقت‌دوستی، زیبایی‌دوستی و مطلق‌جویی در فطرت انسان نهفته شده و در خطاب قرآنی چنین مورد تأکید قرار گرفته است: (ای انسان، به درستی که تو در حال تلاش برای رسیدن و ملاقات نمودن پروردگار جهانی) (انشقاق، ۶)، تلاشی که در این آیه شریف بدان اشاره شده است ناشی از همان حس کمال‌جویی انسان می‌باشد. این در حالی است که در مبانی غربی علوم انسانی با توجه به اندیشه‌های اومانستی و لیبرالیستی، کمال انسان را فقط در خود انسان و تکیه به عقل خود، به دور از تعالیم و حیانی می‌دانند ولو در این راه انسان منجر به ظلم و ستم، فحشاء و منکر، تبعیض و هواپرستی، ضایع کردن و از بین بردن حق دیگران شود.

نتیجه‌گیری

مبانی که در این پژوهش مورد اشاره قرار گرفتند، چه مبانی اسلامی و چه غربی، از نوع نگاه به انسان در اسلام و غرب نشأت می‌گیرند که علم استوار شده بر این مبانی، محصولی متفاوت را به ارمغان آورده است. دکتر سیدحسین نصر در بیان تفاوت دو دیدگاه انسان‌شناسی غربی و انسان‌شناسی اسلامی، به دو مسئله روح الهی و هویت اشاره نموده است. ایشان در مورد مسئله روح الهی و غیبت آن از جهان در دوران مدرن، می‌نویسد «روح واحد به عللی از چنگ انسان متجدد گریخته است و به دنبال خود، انبوهی از من‌های رقیب، خانواده‌های متخاصم و فروپاشیدگی کلی اجتماعی بر جای گذاشته است، اما وحدتی که افراد خیراندیش در جستجوی آن هستند، به دست نمی‌آید مگر از راه ارتباط با روح الهی که فی‌نفسه واحد است. فراموش کردن روح الهی و فقط به بازتاب‌های زمینی‌اش اکتفا کردن، لاجرم به عالم کثرات جدایی، افتراق و نهایتاً تعرض و جنگ می‌انجامد.» (نیاز به علم مقدس، ۱۳۷۹، ۹۳)

موضوع اساسی دیگر بحث هویت است. بشر امروز، چنانکه دکتر نصر به خوبی بیان نموده، از هویت تهی گردیده است: (مسائلی که انسان متجدد با آن روبه‌روست، همه به علت واحدی یعنی به زیستن انسان بدون استعدادهای خویش و به فراموشی هویت او رجوع دارد. امروزه آنان که در اوضاع و احوال انسانی و آینده انسان غور کرده باشند، متفقاً اظهار می‌کنند که اگر بشر بخواهد به زندگی خود ادامه دهد، باید پاره‌ای از ویژگی‌های جدید و در عین حال کهن را در خود پرورش دهد، ویژگی‌هایی نظیر خویشتنداری، تواضع، نیکوکاری نسبت به همسایه از جمله نسبت به جهان طبیعت، سخاوت‌مندی، عدالت و جز اینها. (همان، ۹۵) بنابراین یک دانشمند تربیت‌شده در فرهنگ اسلامی، مباحث علوم انسانی را با محوریت ماده‌گرایی، رفاه‌زدگی، نفع‌طلبی، لذت‌طلبی

و معیارهای تجربه‌شده غربی فرض نخواهد کرد، بلکه با مبانی اسلامی و قرآنی که توجه کامل به روح و هویت انسان دارد، دنبال خواهد کرد.

پس در واقع علمی انسانی محسوب می‌شود که از قرآن و متون دینی سرچشمه گرفته باشد. هر علمی با گذشت زمان ممکن است اعتبار و قطعیت خود را از دست بدهد، بجز علمی که از منبع لایزال وحی گرفته شده باشد. هر شاخه از علوم انسانی که از وحی بیگانه باشد احتمال خطا و حتی تجدیدپذیری بر اساس امیال نفسانی و ... در آن داده می‌شود، بجز علوم انسانی که اصول و فروع خود را همانگونه که برشمردیم از قرآن و یا کلام فرستادگان الهی گرفته باشند و مشکل عمده امروزیین جامعه انسانی، فاصله گرفتن از این دو منبع جاویدان است. ازخلاً در اعتقادات گرفته تا اخلاق و جنگ‌های ویرانگر و مسابقه در فساد و فحشاء و منکرات و همجنس‌گرایی و استفاده ابزاری از زن، و انهدام کانون خانواده و ... به امید روزی که انسان‌ها به خود آیند و علوم انسانی را براساس مبانی حیات‌بخش اسلام بنا نهند. انشاءالله.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، قم، اسراء، ۳. ۱۳۸۴. -، تحریر تمهید القواعد، قم، اسراء، ۱۳۸۷.
۴. -، حق و تکلیف در اسلام، قم، اسراء، ۱۳۸۸.
۵. -، توحید در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۳ الف.
۶. -، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۳ ب.
۷. -، جوادی آملی، جامعه در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۹.
۸. مصباح یزدی، محمد تقی، علم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی، ماهنامه معارف، ش ۸۶، تیر و مرداد ۱۳۹۰.
۹. -، انسان‌سازی در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
۱۰. سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، قم، المرکز العالمی للدراسات الإسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۱۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۸۴.
۱۳. طبرسی، احمدبن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۱ ق.
۱۴. نصر، سیدحسین، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میاننداری، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
۱۵. نصری، عبدالله، گفتمان مدرنیته، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.
۱۶. جهانبگلو، رامین، در جستجوی آزادی، ترجمه خجسته کیا، تهران، نشر گفتار، ۱۳۸۱.
۱۷. شایگان، داریوش، آسیا در برابر غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

۱۸. شاپیرو، جانسالوین، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ترجمه سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز، ۱۳۸۰.
۱۹. امام خمینی رحمه الله، صحیفه نور، قم، صدرا، ۱۳۷۸.
۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴.
- ۲۱.
۲۱. The Third Wave Democratization in The Late, ۲۹۹۱Huntington, Samuel P(Oklahoma, twentieth Century University